

اسلام، غرب و رسانه‌ها

تاریخ دریافت: 85/3/6 تاریخ تأیید: 85/5/17 **گزیم خانمحمدی***

پس از فروپاشی اردوگاه کمونیسم و تک قطبی شدن جهان، جهان غرب برای انسجام درونی خود نیاز به دشمن مشترکی داشت؛ از این رو، سیاستمداران غربی «جهان اسلام» را دشمنی خطرناک تعریف کرده و جایگزین کمونیسم نمودند. جهان اسلام به دلیل داشتن مکتبی متفاوت و سابقه دیرینه خصومت با جهان غرب، این ظرفیت را داشت که از سوی غرب «غیریت‌ساز» شده و به عنوان دشمن انتخاب شود؛ از این رو علی‌رغم غلبه نگرش بر ساخته‌گرا *constructionism* در مورد جهان اسلام در میان اندیشمندان غربی، نگرش گوه‌گرا *Essentialism* با وجود فقر پشتوانه تئوریک آن، در رسانه‌ها ترویج شده و جهان اسلام را به عنوان «واحد یکپارچه» و خطر برای غرب معرفی کردند. نویسنده مقاله حاضر معتقد است غیریت‌سازي از سوی غرب و معرفی **واژه‌ها:** جهان اسلام به عنوان «کلیت واحد» و **جهان خطرناک برای منافع آنها، استراتژی غرب**

مقدمه

برقراری نسبت میان سه مفهوم کلان «اسلام»، «غرب» و «رسانه‌ها»، به دلیل ابهام در مفاهیم و اختلاف برداشتها مشکل است. اسلام



مفهومی با بار عقیدتی است، در حالی که غرب بار سیاسی داشته و به یک قلمروی جغرافیایی اشاره دارد. معمولاً استفاده کنندگان از این مفاهیم، منظورشان از اسلام، جهان اسلام یعنی مجموعه‌ای از نظام‌های سیاسی، اقتصادی، جنبش‌ها و ملت‌های اسلامی است که بیشتر در جنوب جغرافیایی متمرکز شده‌اند. و منظورشان از غرب، مجموعه‌ای از نظام‌ها، مفاهیم و سیاست‌هایی است که در شمال جغرافیایی گسترده شده‌اند. پس مقایسه بر مبنای جغرافیایی - سیاسی صورت می‌گیرد.¹ حال مهم‌ترین سؤالی که به ذهن متبادر می‌شود این است که چگونه می‌توان دو قلمرو وسیع سیاسی، عقیدتی را در مقابل هم قرار داده و نگرش‌شان را نسبت به هم سنجید. مگر جهان غرب، با وجود دانشمندان مختلف، نگرش واحدی به جهان اسلام دارد؟ آیا در جهان اسلام در مورد غرب وحدت رویه وجود دارد؟ برخلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد که اضافه کردن مفهوم سوم یعنی «رسانه‌ها» برقراری نسبت را مشکل‌تر می‌کند. مفهوم سوم کلید حل معماست.

در میان متفکران غربی، دو رویکرد عمده در مورد جهان اسلام وجود دارد: 1- اکثر انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان نگرش «بر ساخته‌گرا»ⁱ دارند. اینان معتقدند اسلام در محیط‌های مختلف تجلی خاص فرهنگی پیدا کرده است، پس اسلام واحدی نیست و اسلام را نباید بر حسب آموزه‌های آن بررسی نمود، بلکه باید بر حسب تجلیات بیرونی آن بررسی کرد؛ 2- در مقابل، عده‌ای از اندیشمندان غربی همانند برنارد لوئیس و هانتینگتون نگرش «جوهرگرا»ⁱⁱ یا فرهنگی به جهان اسلام دارند. در این رویکرد، بر هویت جوهری اسلام تأکید می‌شود که کم و

i. Constructionism.
ii. Essentialism.

بیش در همه بسترها تبلور یکسان دارد و برای شناخت جهان اسلام، شناخت آموزه های آن کافی است.²

آنچه امروزه در رسانه‌های غربی منعکس است، ترجمان نگرش «جوهرگرا» و به عبارت واضح‌تر، دیدگاه هانتینگتون در مورد اسلام است. دلیل این سیطره نگرش «جوهرگرا» بر رسانه‌ها، با وجود اقلیت در حوزه های آکادمیک، منافع نظام سرمایه داری و تشخیص سیاستمداران حاکم است، که توضیح آن خواهد آمد.

در جهان اسلام نیز در مواجهه با جهان غرب، از قرن نوزدهم به بعد، دو رویکرد عمده در میان عالمان مسلمان وجود داشت: 1— نگرش مثبت، که شیفتگان پیشرفت‌های علمی غرب آن را در پیش گرفتند و راه نجات را در هم‌نوایی با غرب یافتند. در این راستا یک جریان غرب‌گرا با عنوان «تجدد» در جهان اسلام شکل گرفت که به زعم برخی‌ها مثل «الیور روی» هنوز هم تداوم دارد.³ در فرایند غرب‌گرایی، برخی سنت ستیزی را شرط لازم تجددمی‌دانستند که برای پیشرفت باید از نوک پا تا فرق سر غربی شد و عده‌ای دیگر همچون میرزا یوسف مستشار الدوله از سر محافظه‌کاری، اصول و قوانین غربی را مقتبس از اسلام یافتند!⁴ اختلاط معرفتی در میان مسلمانان چنان بالا گرفت که به سید جمال‌الدین اسدآبادی — از بنیان‌گذاران جریان احیاءگری در جهان اسلام — منسوب است که گفت: در غرب اسلام یافتم اما مسلمان نیافتم، در شرق مسلمان یافتم اما اسلام نیافتم. 2— نگرش منفي تحت عنوان احیاءگری¹ که به جای وادادگی و تسلیم در برابر تمدن غربی، به هویت اسلامی و بازگشت به خویشتن تأکید داشت. جریان احیاءگری واکنشی است به انحطاط مسلمانان در برابر عزت‌پیشین، و این که چرا



جایگاه اسلام و غرب عوض شده و تمدن غربی بر تمدن اسلامی پیشی گرفته است. به تعبیر سید جمال الدین اسد آبادی:

تمام ملوک روی زمین از نام اجداد گرامی ما بر خود می‌لرزیدند. در حضورشان تواضع و فروتنی می‌کردند. از روم و فرنگ اسیر می‌آوردیم، از حبشه غلام و کنیز می‌گرفتیم، بتان هند را سرنگون می‌کردیم، بتخانه‌ها را خراب می‌نمودیم، علمای جلیل، سلاطین مقتدر و عساکر جرّار داشتیم، صاحب ثروت و مکنّت بودیم، به اجانب محتاج نبودیم، لوازم زندگانی را خود فراهم می‌داشتیم، به یک کلمه جامع همه اسباب پاک را صحیح و تمام نعمت‌های خداوندی را در وجه اکمل داشتیم. لکن جملگی از دستمان به در رفت و در عوض فقر و پریشانی، ذلت و نکبت، احتیاج و مسکنّت، بندگی و عبودیت در ما پیدا شد.⁵

اقبال لاهوری (1877 – 1938) نیز، در کتاب **احیای فکر دینی در اسلام** معتقد است: وظیفه‌ای که مسلمان این زمان در پیش دارد، بسیار سنگین است. باید بی‌آن که کاملاً رشته ارتباط خود را با گذشته قطع کند، از نو در کل دستگاه مسلمانی بیندیشد... تنها راهی که برای ما باز است این است که به علم جدید با وضعی احترام آمیز ولی مستقل نزدیک شویم، و تعلیمات اسلام را در روشنی این علم ارزشیابی کنیم، حتی اگر این کار سبب آن شود که با کسانی که پیش از ما بوده‌اند اختلاف پیدا کنیم.⁶

از نگاه اقبال، فرهنگ غرب دو جنبه دارد که «از جنبه عقلانی آن (جنبه علمی – فکری) از بعضی مراحل گسترش فرهنگ اسلامی است»، لکن «عقل به تنهایی قادر نیست که بشر را نجات بدهد و بزرگترین عیب فرهنگ اروپا این است که می‌خواهد با عقل به تنهایی بدون این که با روح، با وجدان، با ایمان پیوندي داشته

باشد، فقط با نیروی عقل، کشتی بشریت را از مهلکه نجات بدهد.»⁷ غرب به لحاظ فن‌آوری و رویکرد علمی، مثبت است، اما از جنبه اخلاقی به دلیل محدودیت رویکرد علمی - تجربی در این قلمرو، منفي است. پس «تمدن نیم مرده اروپایی چگونه می‌تواند کشورهای ایران و غرب را حیات نوین بخشد هنگامی که خود به لب گور رسیده است».⁸

پس از تبیین اجمالی مفاهیم اسلام و غرب و برخی ابعداد مورد نیاز، سؤالات ذیل مطرح می‌گردد: تصویر جهان اسلام در رسانه‌های غربی چگونه انعکاس می‌یابد؟ اگر این تصویر منفي است، چرا و چگونه شکل گرفته است؟ تصویر جهان غرب در آینه جهان اسلام چگونه است؟ این تصویر، به ویژه در عصر کنونی، چگونه و چرا شکل گرفته است؟

تصویر جهان اسلام در اندیشه غربی

تصویر جهان اسلام در ذهنیت مسیحیت از دیرباز، کم و بیش منفي بود. در چهار قرن نخستین اسلام، بیم و تذفر جهان مسیحی از اسلام زاییده جهل و بی‌اطلاعی بود.⁹ دشمنی زمانی شدت گرفت که جهان اسلام گسترش یافته و به تدریج به سرزمین‌های مسیحی نشین نیز سرایت کرد. در بررسی تصویر جهان اسلام در آئینه غربی دو نقطه عطف قابل توجه است:

اول، جنگ‌های صلیبی است که «بین قرون دوازدهم و چهاردهم میلادی، تصویر تحریف شده‌ای از اسلام در اروپای غربی شکل گرفته و همین تصویر بعدها نیز فکر و اندیشه اروپائیان را تحت تأثیر قرار داده است».¹⁰

مونتگمری با اقتباس از اندیشه‌های توماس آکویناس و دیگران، تصویر نویسندگان قرون وسطا از اسلام را، که تا سده نوزدهم در ذهن اروپائیان جایگاه برجسته‌ای داشت، در چهار مقوله ذیل طبق بندی کرده است:



1. اسلام صدق نیست و انحراف عمدي از حقیقت است. برخی از نویسندگان قرون وسطا گامی پیشتر از تو ماس آکویناس نهادند و گفتند پیامبر اسلام نه تنها صدق را با کذب در آمیخته بلکه هر جا هم به بیان حقیقت پرداخته، قدری از سمّ تحریف را به آن افزوده است و می‌توان گفته‌های صادق او را چون عسل آلوده به زهر دانست؛

2. اسلام دینی است که با شمشیر و خشونت ترویج می‌شود. مسیحیت دین صلح است که قلوب مردم را با تشویق به پیروی از حقیقت و تعلیمات خود فتح کرده است، در حالی که به زعم آلفونسو (متوفای 1110م) «تاراج و اسیر گرفتن و مقتول کردن دشمنان خدا و پیامبران او... و از بین بردن آنان به هر طریق ممکن» از احکام شریعت اسلام است؛

3. اسلام مذهب تن آسای است. مسیحیان قرون وسطا می‌گفتند بهره‌وری مسلمانان از جنس مخالف در زندگی روزمره، نقش مهمی در تفکر آنان بازی می‌کند. تعداد زوجات مورد طعن مسیحیان بود؛

4. این که گفته‌اند پیامبر اسلام مخالف مسیح است، چون به گمان مسیحیان قرون وسطا اشتباهات بسیار در قرآن بدیهی بود، از این رو دست کم رسالت آن حضرت را اصلاً قبول نمی‌کردند. برخی حتی پا را فراتر از این گذاشتند و گفتند چون او پیامبر نیست، با این حال مذهبی در مخالفت با مذهب حقیقی یعنی مسیحیت را بنیان گذاشته، پس کاری مضر و ضد مسیحی است.¹¹

اما پس از دوران قرون وسطا به ویژه در دوران معاصر هژمونی نگرش یکدست و منافی به جهان اسلام دست کم در میان اندیشمندان غربی شکسته شد. به گزارش مونتگمری «در نتیجه تلاش‌های محققین سده‌های بعد و یا با مشاهده مستقیم، حالا دیگر آن تصویر از ذهن افراد

دو قاره (آمریکا - اروپا) زدوده شده است».¹² و اتهام بدعت، خشونت و تن آسایي از اسلام تا حدی رفع شد.

«لودویکو ما را» که در سال 1698م. قرآن را به زبان لاتینی ترجمه کرد در مقدمه آن نوشت:

من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یک فرد غیر متدین [= غیر مسیحی] ارا نه دهند، او بدون تردید او لی را برخواهد گزید، زیرا کتاب محمد (ص) در ظاهر افکاری را به خواننده می آموزد که به اندازه کافی بر موازین عقلی منطبق است.¹³

ولتر در ردّ اتهام شهوانی بودن دین اسلام عنوان می کند که حضرت محمد (ص) قانون گذاری خردمند بود که هرگز تعداد زوجات را معمول نکرد. برعکس، تعداد بی حد و حصر زنانی را که در بستر بیشتر شاهان و فرمانروایان کشورهای آسیایی می آرمیدند، به چهار زن محدود کرد. وانگهی اگر محمد (ص) به مردان اجازه داد که حداکثر چهار زن عقده اختیار کنند، شرایط دشواری نیز برای آن در نظر گرفت به گونه ای که عملاً کمتر کسی می تواند چند زن داشته باشد. قوانین او در باره ازدواج و طلاق از قوانین مشابه در دین مسیح بی نهایت برتر است.¹⁴

بولاین ویلرس پژوهشگر فرانسوی در کتاب **زندگی محمد (ص)** که در سال 1723م. منتشر شد می نویسد:

آیین محمد (ص) چنان خردمندانه است که برای تبلیغ آن هیچ نیازی به جبر و قهر نیست. کافی است که اصول آن را به مردم بفهمانند تا همه به آن بگرایند... اصول دین محمد (ص) چنان با عقل و منطق سازگار است که در مدتی کمتر از پنجاه سال اسلام در قلب نیمی از مردم روی زمین جای گرفت.¹⁵



دوم، نقطه عطف دیگر به نیمه دوم قرن بیستم به ویژه پس از جنگ سرد بر می‌گردد. از اواخر قرن پانزدهم، تمدن اروپایی که از سایر تمدن‌ها پیشی گرفت، برای کلیه جوامع بشری سلسله مراتبی از جوامع ابتدایی تا جوامع متمدن و مترقی قایل شد و در این فرآیند خود را برتر از سایر تمدن‌ها می‌دید و تجلی این برتری را نیز در معرفی اصل «دولت - ملت» یا حاکمیت ملی می‌دانست. از این زمان بود که واژه «بیگانه» وارد ادبیات سیاسی آنان گردید.¹⁶ به مرور تمدن غربی، با ویژگی لیبرال - دموکراسی، با سلسله مراتبی نمودن جهان به اول، دوم، سوم و حتی چهارم، سایر ملت‌های جهان را «بیگانه» تلقی کرد. مفهوم بیگانه دو کارکرد عمده دارد: اول، این مفهوم ضمن این که نشان‌دهنده تحقیر دیگران و برتری «ما» است، انسجام درونی را افزایش می‌دهد، از این رو دولت‌ها و حتی تمدن‌ها همواره به دیگران معارض نیاز دارند. در دوران جنگ سرد، در تقابل بلوک شرق و غرب این نیاز برآورده می‌شد. اما پس از پایان جنگ سرد، نوعی دگرگونی ماهیتی در تضاد و اختلافات بین‌المللی پدیدار گشت؛ از یک سو با برتری سرمایه‌داری غرب بر اقتصاد دولت‌محور کمونیسم، فرایند بی‌سابقه «جهانی‌سازی» پدیدار شد که نشان‌دهنده اوج یک تازی لیبرال دموکراسی است؛ از سوی دیگر، تمدن غربی برای حفظ انسجام درونی، به بیگانه و دشمن خارجی نیاز داشت که دارای ویژگی‌های غربی ذیل بوده، بتواند نیاز آن را برطرف کند:

1. قابلیت ایدئولوژیک: بیگانه معارض باید شکستگی زور آزمایی داشته باشد. اسلام از آن جا که یک ایدئولوژی نظام‌مند بوده و داعیه جهانی شدن دارد، شایستگی این زور آزمایی را دارد. به تعبیر فوکویاما:

اسلام يك ايدئولوژي نظام‌مند و شفاف است که داراي اصول اخلاقي و جهان‌بیني معين در مورد عدالت سياسي - اجتماعي است. به طور بالقوه، جاذبه و کشش اسلام جهاني است، چرا که از نظر اين دين تمامي انسانها برابرنند. در واقع اسلام در بخش اعظم دنياي خود دموکراسي ليبرال را مغلوب کرده، تهديدي جدي عليه نظام هاي ليبرال، حتي در درون کشورهايي که اسلام در رأس حاکميت سياسي آن نيست، به حساب مي‌آيد.¹⁷

2. قابليت توجيه‌پذيري: ديگر سازي بدون پيش‌زمينه تاريخي گرچه با توجه به رسانه‌هاي مدرن غير ممکن نيست، ليکن مشکل است. همچنان که قبلاً گفته شد، روابط غرب با جهان اسلام در گذشته تاريخي، کم و بيش تيره و منفي بوده و جريان استقلال خواهي دولت‌هاي مستعمره به ويژه در کشورهاي اسلامي با پرچم اسلام که عمدتاً صبغه هويتي داشت، جريان غيريت سازي غرب را توجيه مي‌نمود. علاوه بر اين، نقطه عطف تيره تري در تاريخ روابط آنها به نام جنگ‌هاي صليبي ثبت شده بود.

از اين رو، نخبگان سياسي غرب که پس از جنگ سرد، بهانه «ديگر سازي» را در دست داشتند، در مورد جنگ‌هاي صليبي اسطوره سازي کردند. و همان اتهامات چهارگانه را در رسانه‌هاي عمومي باز توليد نمودند. آنان از ميان تئوري‌هاي «بر ساخته گرا» و «جوهر گرا» نيز دومي را براي «ديگر سازي» مناسب يافتند. در اين راستا نظريه «برخورد تمدن‌هاي» هانتينگتون (1993) و نظريه «پايان تاريخ» فوکوياما (1992) پس از فروپاشي شوروي ارائه شد و الگوي عمل سياستگذاران غربي قرار گرفت. در سال 1995، صدراعظم آلمان، نخست وزير فرانسه و دبیرکل ناتو متفق بودند که در حال حاضر بنیادگرایی اسلامی حداقل به



همان اندازه کمونیسم در گذشته غرب را تهدید می‌کند. یکی از اعضای عالی رتبه کاخ سفید نیز گفته است که اسلام «رقیب جهانی غرب» است.¹⁸ بوش پدر، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، در سال 1992 در کنگره آمریکا رسماً اعلام کرد که قدرت نظامی ما باید به جای مهار ابر قدرتی مانند شوروی سابق به مقابله با تهدید «بنیادگرایی اسلامی» بپردازد.¹⁹ هانتینگتون، در این خصوص، ضمن وحدت بخشی به تاریخ گذشته و قلمرو سیاسی - اجتماعی جهان اسلام و غرب، با نگرش جوهری، جدال میان آنها را تخصص «درست» و «نادرست» تلقی کرده و می‌گوید:

مادام که اسلام، همچنان اسلام بماند (که البته چنین خواهد شد) و غرب نیز غرب بماند (که جای شک دارد)، نزاع بنیادین میان این دو تمدن و روش زندگی، روابط آنها در آینده را تعریف خواهد کرد، درست به همان گونه که در چهارده قرن گذشته صورت پذیرفته است.²⁰ به اعتقاد هانتینگتون، مهم‌ترین پدیده در صحنه جهانی درگیری است که ابتدا بین شاهان و شاهزادگان به انگیزه‌های فردی صورت می‌گرفت، با وقوع انقلاب فرانسه جنگ‌ها به سطح ملی تغییر یافت، با خاتمه جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب روسیه، درگیری‌ها به صورت ایدئولوژیک درآمد که ابتدا بین سه ایدئولوژی فاشیسم، کمونیسم و لیبرالیسم و پس از جنگ جهانی دوم، بین دو ایدئولوژی کمونیسم و لیبرالیسم ادامه یافت. با سقوط امپراتوری شوروی (1989) جهان وارد فضایی شد که «تمدن‌ها» درگیر خواهند شد.²¹ وی قرن بیست و یکم را صحنه کارزار بین تمدن غربی با سایر تمدن‌ها پیش‌بینی می‌کند که البته تمدن غربی از لحاظ بنیان‌های فکری و نظامی تفوق داشته و در مرکزیت جهان قرار دارد. وی

پیش‌بینی می‌کند که جهان اسلام «مرزهای خونین خواهد داشت».²²

سیمای جهان اسلام در رسانه‌های غربی

رسانه‌های غربی جهت تحقق بخشیدن به ایده‌های نظری مذکور، بعد از پایان جنگ سرد، تصویری قابل تأمل از جهان اسلام ارائه کرده‌اند. رسانه‌های غربی با رویکرد «گوهر گرا» کلیت اسلام را مورد حمله تبلیغاتی قرار داده و اسلام یکپارچه را به جهان معرفی می‌نمایند. با تأمل در دال‌های موجود در رسانه‌های غربی، در می‌یابیم که اسلام با همان ویژگی‌های چهارگانه‌ای معرفی می‌شود که در دوره جنگ‌های صلیبی ساخته و پرداخته شد. ادوارد سعید در مقدمه مفصلی بر کتاب خود *اسلام رسانه‌ها* در سال 1996، به بررسی تحولات بعد از فروپاشی شوروی پرداخته است. وی سیمای جهان اسلام در رسانه‌های غربی در دوران پس از جنگ سرد را چنین معرفی می‌کند:

— جهان اسلام یک قلمرو یکپارچه و متحد معرفی می‌شود: به گزارش جف هینس «برای بسیاری از مردم در غرب، اسلام به صورت یکپارچه با عنوان دارالاسلام، یعنی امت متحد اسلام و سایر مناطق جهان با عنوان دارالحرب معرفی می‌شود؛ به این معنا که اسلام با هر چیز بیرون از اسلام در جنگ است».²³ به گفته ادوارد سعید، شرق‌شناسان ضد و نقیض گو در آمریکا، انگلیس با هیاهو معتقدند اسلام همه چیز را از صدر تا ذیل ردیف کرده و دارالاسلام یک موجودیت یکپارچه است، در حالی که این نوع تعمیم نه تنها در مورد اسلام بلکه در مورد هیچ مذهب یا گروه فرهنگی قابل پذیرش نیست.²⁴

— چهره جهان اسلام منفی است: ذخاری کرابل در سال 1995 طی مقاله‌ای در فصلنامه *سیاست*



جهانی می‌گوید پس از جنگ سرد رسانه‌های همگانی پر شده از تصویرهای منفی در مورد اسلام، اگر از دانشجویان آمریکایی درباره یک «مسلمان» پرسید پاسخ به نحو گریزناپذیری یکسان است. تفنگ به دست، ریشوی عقب مانده‌ای که درصدد است دشمن را تا درک اسفل برای نابودی تعقیب کند. کرابل به برنامه‌ای در شبکه ABC اشاره می‌کند که در بخش‌هایی از آن اسلام به عنوان دین مجاهدین [در مفهوم صلیبی آن] معرفی شده و رزمندگان آن رزمندگان راه خدا وانمود شده‌اند و اصولاً در برنامه‌های رسانه‌ای، اسلام دین تروریستی (خشم مقدس)، خودستیز، خطرناک، شیطانی و به طور خلاصه یک چهره منفی معرفی می‌شود.²⁵ بر اثر همین برجسته‌سازی رسانه‌ای چهره مسلمان در نگرش مردم مغرب زمین نیز منفی است؛ برای نمونه، «مجلس روابط اسلامی - آمریکایی» در چهارم اکتبر 2004، آماری از تصویر اسلام و مسلمانان در نگاه آمریکاییان را منتشر کرد که حاکی از آن است که «تصویر منفی مسلمانان در نگاه آمریکاییان به میزان شانزده برابر بیش از تصویر مثبت آن بوده و از هر چهار نفر آمریکایی یک نفر به شکل منفی به مسلمانان نگاه می‌کند. از کل افراد نمونه 32 درصد تصویر منفی، 2 درصد تصویر مثبت و 67 درصد اعلان نموده‌اند تصویر بی‌طرفانه‌ای نسبت به اسلام دارند».²⁶ اکثر نظر سنجی‌های اخیر در جوامع غربی نشان می‌دهد که مردم غرب دین اسلام را دومین خطر بعد از کمونیسم می‌دانند، به طور مثال هشتاد درصد مردم انگلیس چنین اعتقادی داشتند.²⁷

— اسلام دین خشونت است: شمایی که از اسلام در رسانه‌های غربی، از رمان‌های جدید و مدعی نقادانه تا کتاب‌های درس تاریخ مدارس و سریال‌ها، فیلم‌ها و کارتون‌های تلویزیونی، ترسیم می‌شود همان نگرش قدیمی به اسلام است.

«مکرراً کاریکاتور مسلمانان به صورتهای تولید کنندگان نفت، افرادی تروریست و بیشتر در این اواخر، جمعیت های تشنه خون» معرفی می‌شوند.²⁸ وی می‌گوید: «چنانچه بگوییم مسلمانان و اعراب اساساً تنها به صورت تأمین کنندگان نفت یا تروریست‌های بالقوه مورد پوشش، بحث و درک قرار می‌گیرند، سخنی چندان به مبالغه نگفته ایم».²⁹

– جهان اسلام خطری برای منافع غرب معرفی می‌شود: در رسانه‌های غربی اسلام در مرحله اول دین خشن و احکام قصاص و قمه‌زنی در تشیع به عنوان شاخص‌های خشونت معرفی می‌گردد. در مرحله دوم چنین وانمود می‌شود که این خشونت متوجه جهان غرب است. خانم الن سیلینو در ژانویه 1996 در نیویورک تایمز طی مقاله‌ای با عنوان «خطر سرخ رفت خطر اسلام آمد»، به خوانندگان هشدار می‌دهد که اسلام را همچون «خطر سبز» تصور کنند که منافع غرب را به مخاطره انداخته است.³⁰

– در جهان اسلام زنان مورد تبعیض و سوء استفاده قرار می‌گیرند: برنارد لوئیس، شرق شناس مورد احترام غرب، یکی از عوامل عقب ماندگی جهان اسلام را موانع اجتماعی و فرهنگی می‌داند که از جمله این موانع، نگرش مذفی و تبعیض علیه زنان در جوامع اسلامی است. «مسیحیت و همه فرقه‌ها و کلیساهای آن، چند همسری و صیغه را قدغن کرده‌اند. اسلام، مثل بیشتر جماعات غیر مسیحی هر دو را مجاز می‌شمرد... در مسیحیت زنان به دلیل علاقه مفرط به حضرت مریم مورد احترام و توجه قرار دارند».³¹

لوئیس، با الهام از رویکرد گوهرگرا، تبعیض علیه زنان را نه محصول وضعیت سیاسی – اجتماعی بلکه به دین اسلام نسبت می‌دهد.

طبق قانون و سنت اسلامی، سه گروه از مردم از اصل کلی برابری حقوقی و مذهبی



برخوردار نبودند: غیر مؤمنان، بردگان و زنان. زنان آشکارا از يك دیدگاه در موقعیتی بدتر از آن دو گروه دیگر قرار داشتند. برده می‌توانست به خواست اربابش آزاد شود و غیر مؤمن می‌توانست در هر زمان که بخواهد و با انتخاب خود ایمان آورد و لذا به موقعیت نابرابر خود پایان دهد. فقط زنان بودند که محکوم بودند برای همیشه در آن وضعیت بمانند.³²

لوئیس در مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های بغض يك مسلمان» می‌گوید که مسلمان را يك آدم وحشتناک گروهی نشان دهد که اغلب آرامش بدوی و احکام ناتوان از چالش‌گری‌های او با این دنیای مدرن به هم می‌ریزد و در نتیجه خشمگین است. «کاملاً طبیعی است که این خشم و غضب متوجه دشمن صدساله [غرب] شود و از اعتقادات و علایق کهنه استمداد و کسب نیرو کند».³³

آخرین مورد از رویکرد تعمیم‌گرا و کلی‌نگر و وحدت رویه رسانه‌های غربی از اسلام، انتشار کاریکاتورهای موهن از پیامبر (ص) در روزنامه دانمارکی **پولاند پوستن** در سپتامبر سال 2005م، است که مورد حمایت جهان غرب قرار گرفت و خشم مسلمانان را برانگیخت. تجزیه و تحلیل نشانه شناختی¹ این تصاویر که نگارنده انجام داد، نشان می‌دهد که غرب، همان اتهامات چهارگانه اسطوره‌ای شده در جنگ‌های صلیبی را تکرار می‌کند. این کاریکاتورها اسلام را با ویژگی‌های خشونت، تروریسم، تحقیر زنان، عقب مانده و غیر عقلانی، متعلق به دوران گذشته، دین تخدیری، اوهام پرست و در نهایت دور از انسانیت معرفی می‌نماید.³⁴

واکنش جهان اسلام

به تناسب عنوان پیشین باید از عنوان

i. semiology.

«تصویر غرب در جهان اسلام» استفاده می‌کردیم، اما با اذعان به دو دلیل، عنوان مذکور انتخاب شد، اولاً، رسانه‌های جهانی به دست غربی‌ها اداره شده و جریان سازی عمده از سوی آنها صورت می‌گیرد. همچنان که گالتونگ به زیبایی ترسیم می‌کند جریان بین‌المللی اخبار بر اساس چهار محور مشخص می‌گردد:

1- رویدادهای جزئی «مرکز» [غرب] که در سیستم‌های مطبوعاتی جهان گزارش می‌شود، از ثقل بیشتری برخوردار است؛

2- میزان تبادل خبرها میان ملل «مرکز» و «پیرامون» و میزان تبادل خبرها بین خود ملل «مرکز»، با یکدیگر تفاوت بسیار زیادی دارد؛

3- خبرهای ملل «مرکز» سهم بیشتری از رویدادهای خارجی را در رسانه‌های ملل «پیرامون» به خود اختصاص می‌دهد، حال آن که سهم رویدادهای «پیرامون» در رسانه‌های «مرکز» کمتر است؛

4- تقریباً «جریان خبر» در میان ملل «پیرامون» بسیار ناچیز است و یا اصلاً وجود ندارد. این امر به ویژه در طول مرزهای به وجود آمده توسط استعمار بیشتر صادق است.³⁵ ثانیاً، جهان اسلام از وحدت و یکپارچگی برخوردار نیست، پس «جهان اسلام» واحدی وجود ندارد که بتوان انعکاس تصویر جهان غرب را در آئینه آن ملاحظه کرد. با یک جهان منکسر مواجه هستیم. که تصاویر متعددی از غرب در آن نمودار است.

تقابل جدید جهان اسلام با جهان غرب زمانی آغاز شد که غرب تمدن جدیدی را بر اساس مدرنیته بنیان نهاده و بر جریان فرهنگی جهان دست کم در قلمرو رسانه‌ها سلطه پیدا کرد. جهان غرب در گسست از گذشته تاریک (دوران قرون وسطا) و ابتنای بر اصول تجدد تا حدودی اجماع داشت و تمدن نوین را جهان شمول ارزیابی می‌کرد.³⁶



در واقع ایده‌های فوکویاما، بیان ایدئولوژیک بن‌مایه‌های فلسفه مدرنیته است که جهان غرب در دوران معاصر در زمینه اصول اساسی آن تا حدودی به اجماع رسیده و محور اتحاد خویش قرار داده است. تهاجم غرب به جهان اسلام، در راستای اكمال پروژه ناتمام مدرنیته و یک جریان کنشی و اندیشیده است، در حالی که جهان اسلام در مواجهه با تمدن غربی واکنش نشان داده، این واکنش به دلیل تفرق درونی آن و ماهیت تمدن جدید غرب، دوگانه بوده است. پس واکنش جهان اسلام (با انتزاع و چشم‌پوشی از موارد خاص) بر اساس معمای کهنه «ترس و مجذوبیت» بوده و در رسانه‌های همگانی تصویری دوگانه برای مخاطبان بازسازی می‌کنند.³⁷

جهان اسلام برخلاف جهان غرب، از ابتدا نگرش گوه‌رگرا به غرب نداشته و غرب را کلیت یکپارچه «خیر» یا «شر» تلقی نکرده است، زیرا اصلاً همچون واحد یکپارچه‌ای وجود ندارد. همچنان که نگرش گوه‌رگرای غرب به جهان اسلام نه از روی واقعیت سنجی بلکه به صورت سازمان یافته از سوی سیاستمداران صورت گرفت. به تعبیر هانتر، سخن گفتن از مناسبات بین جهان اسلام و غرب، به گونه‌ای که گویی هر کدام واحدی یکپارچه و پیوسته‌اند جایز نیست.³⁸ در کشورهای غربی «در مقایسه با جهان اسلام، در کوشش‌های خود برای اتحاد و وحدت عمل موفق‌تر بوده‌اند. در حوزه امنیتی، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، که اروپای غربی و آمریکای شمالی را شامل می‌شود، با وحدتی که مسلمانان به ندرت به دست آورده‌اند عمل کرده است».³⁹ با وجود اتحاد بیشتر جهان غرب نسبت به جهان اسلام، مسلمانان نگرش گوه‌رگرا به آنها اعمال نکرده و در تلاش برای پذیرش برخی از اصول مدرنیته از جمله «دموکراسی» هستند. با نگاهی اجمالی به روند مواجهه جهان اسلام

با جهان غرب سه جریان مختلف قابل تشخیص است، که در دو انتها الیه این طیف غرب ستیزی و شیفتگی به آن قرار دارد. در ایران اسلامی، نمایندگان از دو سر طیف وجود داشته و عده‌ای را بر آن داشت که با کلیه مظاهر تمدن غربی حتی با تکنولوژی جدید مثل تلویزیون و بلندگو به مخالفت برخیزند و برخی دیگر چنان شیفته غرب شدند که راه نجات را در غربی شدن از نوک پا تا فرق سر می‌یافتند.⁴⁰ گونه میانی طیف که می‌توان ادعا نمود جریان اصلی را در جهان اسلام شکل می‌دهد در مواجهه با تمدن غربی تردید و تزلزل را پدیده خود ساخته و در بازشناسی تمدن غرب همواره با مشکل مواجه شده است. به نظر می‌رسد این مشکل از درون جوامع اسلامی برخاسته است. جهان اسلام، برخلاف غرب که در گسست از گذشته تاریک خویش (دوران قرون وسطا) و تعهد به اصول مدرنیته مصمم است، هنوز به آموزه‌های مدرنیته با تردید نگریسته و در حسرت گذشته درخشان خویش است. جواد طباطبایی در مقاله‌ای با عنوان «عدم تفاهم تمدن‌ها» تصلب سنت و تلاش برای بازشناسی هویت براساس اصالت را مانع بازشناسی جهان غرب و همچنین شناخت منتقدانه سنت می‌داند. وی معتقد است «جهان اسلام به دلیل متصلب شدن سنت‌اش، نه تنها شناختی از خود ندارد که حتی اگر هم بخواهد خود را بشناسد، این کار فقط از راه اندیشه اروپایی ممکن است».⁴¹

جهان اسلام از یک سو نظاره‌گر پیش‌دستی تمدن غربی و موضع انفعالی خویش است و از سوی دیگر، گوشه چشمی به گذشته روشن و فرهنگ تمدن‌ساز خویش دارد؛ لذا نه می‌تواند از گذشته دل بکند و نه می‌تواند به کلیت تجدد دل ببندد. به علاوه چهره استعماری تمدن جدید غرب چنان مرزهای مخدوشی میان جوامع اسلامی ترسیم نموده که اتحاد آنها مستبعد می‌نماید.



برای مثال، مفهوم «ملیت» که از آموزه های غربی است چنان در اندیشه و جان مسلمان رسوخ کرده که کمتر کسی از منادیان «امت اسلامی» در مفهوم ملیت و ملی‌گرایی تردید ایجاد می‌کند؛ در حالی که همین ملیت با مرزهای مخدوش عالم تفرق جهان اسلام بوده و ندای «اتحاد» را با چالش مواجه می‌کند همچنان که فولر نتیجه می‌گیرد، مسلمانان در مواقع حساس، منافع ملی را بر منافع امت ترجیح داده و ایده امت واحد را به بوته فراموشی می‌سپارند.⁴² کشور عراق در جنگ هشت ساله علیه ایران با جهان غرب اتحاد برقرار کرد، همچنان که ایران در دوره شاه عباس صفوی با جهان مسیحیت علیه دولت عثمانی متحد شد.⁴³ هانتر با مطالعه تاریخی تعامل دولت های اسلامی چنین نتیجه می‌گیرد:

مناسبات بین‌المللی کشورهای اسلامی در طول تاریخ نه به وسیله اسلام، بلکه اکثراً توسط انگیزه های دیگر و مشخصه های رفتار حکومت از جمله حفظ امنیت، نیازهای اقتصادی، منافع گروه حاکم و جست‌وجو برای کسب حیثیت و نفوذ تعیین شده است. همچنین تعهد به اسلام آنقدر نیرومند نبوده است که مسلمانان را به تشکیل جبهه ای واحد در برابر جهان خارج قادر سازند.⁴⁴

بنابراین جهان اسلام نه می‌خواهد و نه می‌تواند خطری برای جهان غرب باشد و اصولاً در وضع موجود از اتحاد و پیوستگی لازم که بتوان واژه «امت واحد» را درباره آن بکار بست، برخوردار نیست. لیکن جهت صیانت از هویت خویش چاره ای جز اتحاد و روی آوردن به «اصول و آیین جهان شمول اسلام» که بر ملی‌گرایی ترجیح داده شود وجود ندارد. مبنای اتحاد در امت اسلامی، نه دشمن مشترک بلکه اسلام است. پرفسور مولانا، که آرمان «امت اسلامی» را طرح می‌کند، بر «دولت های اسلامی» تکیه می‌کند نه

«دولت های ممالک اسلامی» و معتقد است دولت اسلامی همان حکومت اسلامی است، ولی قریب به اتفاق دولت های ممالک اسلامی امروز خدلی از این منظر دور هستند.⁴⁵ ایده «امت اسلامی» هنوز یک آرمان بوده و ابعاد آن مشخص نیست. مولانا می‌گوید:

ظرفیت بسیار بالایی از تشکیل یک سیستم منطقه‌ای اسلامی فراتر از ساختار بی‌قاعده کنونی، به ویژه با پیدایش کشورها و جمهوری‌های جدید در آسیای میانه و خیزش‌های اسلامی در آفریقای شمالی و خاورمیانه، در جهان اسلام وجود دارد، ولی موفقیت و احتمال چنین همبستگی‌هایی به بصیرت و شجاعت رهبران جوامع اسلامی مربوط می‌باشد.⁴⁶

پی‌نوشت‌ها

1. سید احمد رفعت، «تبدیلین مفاهیم اسلام و غرب و فهم صحیح رابطه آن دو»، ترجمه غلامحسین ابراهیمی، *مجله اسلام و غرب*، ش 27 (اینترنت):
www.al-shia.com/html/far/books/maajalat/10/09/index.htm.
2. Olivier Roy, *Globalised islam (the search for a new ummah)*, London, 2004, p 10 – 15.
3. همان، ص 20 – 22.
4. محمدرضا تاجیک، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*، (تهران: فرهنگ گفتمان، چاپ اول، 1384) ص 160.
5. سید جمال الدین اسدآبادی، به نقل از: محمد برهانی، *احیاء تفکر دینی (سید جمال، اقبال، شریعتی)* – (تهران: جزیل، چاپ اول، 1380)، ص 295.
6. محمد اقبال لاهوری، *احیای فکر دینی در اسلام*، ترجمه احمد آرام (تهران: کتاب پایا، چاپ اول، بی‌تا) ص 13.
7. مرتضی مطهری، *نبرد حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی* (تهران: صدرا، چاپ هیجدهم، 1378) ص 72.
8. همان، ص 71.
9. جهانبخش ثواقب، *نگرش تاریخی و رویارویی غرب با اسلام* (قم: دفتر تبلیغات اسلامی چاپ اول، 1378) ص 78.
10. ویلیام مونتگمری وات، *تأثیر اسلام در اروپا*، ترجمه یعقوب آژند (تهران: مولی، چاپ اول، 1361) ص 101.
11. همو، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان* (تفاهمات و سوء تفاهمات)، ترجمه محمد حسین آریا (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، 1373) ص 142 – 146.
12. ویلیام مونتگمری وات، *تأثیر اسلام در اروپا*، ص 10.
13. همو، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان*، ص 34.
14. جواد حدیدی، *اسلام از نظر ولتر* (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ پنجم، 1374) ص 187-188.
15. همان، ص 39.
16. سیمون مردن، *تقابل فرهنگی در روابط بین‌الملل اسلام و غرب*، ترجمه احمد علیخانی (تهران: آرین، چاپ اول، 1379) ص 19.
17. فوکویاما (1992 م)، به نقل از: همان، ص 24.



18. پیتر. ال. برگر، *افول سکولاریسم (دین خیزش‌گر و سیاست جهانی)*، ترجمه افشار امیری (تهران: پزنگان، چاپ اول، 1380) ص 129.
19. محمد جواد لاریجانی، *سیاست خارجی* (تهران: مشکوه، چاپ اول، 1377) ص 261.
20. پیتر. ال. برگر، *پیشین*، ص 129.
21. محمد جواد لاریجانی، *پیشین*، ص 251 - 252.
22. برایان وایت، *پیشین*، ص 142.
23. *همان*، ص 150.
24. ادوارد سعید، *اسلام رسانه‌ها*، ترجمه اکبر افسری (تهران: توس، چاپ اول، 1379) ص 15.
25. *همان*، ص 25.
26. حسن بشیر، *چهره اسلام و مسلمانان در نگاه آمریکائیان* (اینترنت):
<http://farsnews.ir/News Vmp.Asp?id= 127954>.
27. اکبر احمد، *پست مدرنیسم و اسلام*، ترجمه فرهاد فرهمندفر (تهران: نشر ثالث، چاپ اول، 1380) ص 88.
28. ادوارد سعید، *پوشش خبری اسلام در غرب*، ترجمه عبدالرحیم گواهی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، 1378) ص 48.
29. *همان*، ص 80.
30. *همان*، ص 19.
31. برنارد لوئیس، *مشکل از کجا آغاز شد؟ (تأثیر غرب و واکنش خاورمیانه)*، ترجمه شهریار خواجهیان (تهران: اختران، چاپ اول، 1384) ص 100 - 101.
32. *همان*، ص 103.
33. ادوارد سعید، *پوشش خبری اسلام در غرب*، ص 31.
34. خیرگزاری مهر، مورخه 84/11/17، جهان همچنان صحنه خشم و نفرت از اهانت رسانه‌های غربی به ساحت پیامبر (ص): www.mehrnews.com
35. حمید مولانا، *جریان بین‌المللی اطلاعات*، ترجمه یونس شکر خواه (تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، چاپ اول، 1371) ص 42.
36. ر. ک: *ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی*، ترجمه باقر پرهام، (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1370) ص 44 و 84.
37. محمدرضا قانون پرور، *در آینده ایرانی*، ترجمه مهدی نجف زاده، (تهران، فرهنگ گفتمان، چاپ اول، 1384) ص 262 - 266.
38. شیرین هانتر، *آینده اسلام و غرب*، ترجمه همایون مجد (تهران: فرزانه، چاپ اول، 1380) ص 273.

39. همان، ص 272.
40. مصطفی ملکوتیان و دیگران، *انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن* (تهران: نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها، چاپ سیزدهم، 1380) ص 47.
41. جواد طباطبایی، *عدم تفاهم تمدنها*، 2003 م (اینترنت):
42. گراهام. ای. فولر، «شیعیان عراق»، ترجمه خدیجه تبریزی، *فصلنامه تخصصی شیعه شناسی*، سال دوم، ش 6 (تابستان 1383) ص 79.
43. شیرین هانتر، *پیشین*، ص 193.
44. همان، ص 187.
45. حمید مولانا، *اتحادیه امت اسلامی* (اینترنت):
www.bashgah.net/aouter/molana.asp-37k.
46. حمید مولانا، «جامعه مدنی و جهانی سازی»، *فصلنامه کتاب نقد*، سال ششم، ش 25 (زمستان 81) ص 27.

